گفت‌وگوی «ایران» با احمد آرام درباره «باغ استخوان‌های نمور» و ظرفیت‌های نهفته در بوم جنوب

ادبیات مُشت نااهلان را باز می کند

مریم شهبازی
خبرنگار

دریا اهالی اش را غرق خیال می کند؛ آنقدر که چشم برهم می زنی و می بینی بخشی از افسانه‌هایی شده‌ای که بیشتر به جادو می مانند تا واقعیت. این ماهیت کار و زندگی در همسایگی دریاست؛ فرقی هم ندارد که در کدام کشور و سرزمین باشی. چیزی شبیه شرایطی که احمد آرام، نویسنده بوشهری برای زادگاه خود برمی شمارد و تأکید دارد مردمان این شهر بندری بی آنکه بدانند جریان سیال ذهن چیست از شکل روایی آن برای بازگویی ماجراهای واقعی و خیالی خود بهره می برند. این نویسنده و مدرس داستان‌نویسی معتقد است بوم و فرهنگ غالب بر بوشهر، برخوردار از ظرفیت بسیاری برای خلق داستان‌های مدرن و بهره‌مند از جادو و قدرت نهفته در آن است؛ مصداق این گفته را هم موفقیت نویسندگان امریکای لاتین در بهره گیری از رئالیسم جادویی با استفاده از بومی گرایی می داند. با اینکه آرام را نویسنده‌ای متاثر از بزرگانی همچون صادق هدایت، با همان سبک و فضای نوشتاری می دانند اما او در تلاش است تا از افسانه‌ها و متل‌های برخاسته از بوم به شیوه‌ای نو و البته غیرمستقیم بهره بگیرد. آرام که تقریباً نیم قرنی از ورودش به عرصه نویسندگی می گذرد، امروز خود را مدیون دبیران مدرسه‌اش می داند؛ از منوچهر آتشی گرفته تا محمدرضا نعمتی‌زاده و حتی علی باباچاهی. آنهایی که زمینه‌های آشنایی اش با شاهکارهای ادبی فارسی و آثار برتر جهان را فراهم کردند و هدایتگر راهی شدند که از ۱۸- ۱۷ سالگی، با انتشار داستانی کوتاه در مجله فردوسی به آن قدم گذاشت. با اینکه فعالیت حرفه‌ای اش طی این سال‌ها تنها به ادبیات ختم نشده و در زمینه نمایشنامه نویسی، نقاشی و حتی موسیقی هم کارهایی کرده و مطالعاتی جدی داشته اما بخشی که عمده تمرکز زندگی اش را بر آن گذاشته همین ادبیات است.

اصراری ندارد که تنها نویسندگانی از شانس دیده شدن برخوردار می شوند که از امکانات شهرهای بزرگ برخوردارند. او در رد این مدعا که قدری هم همگانی شده تأکید دارد که اثرخوب راه خود را پیدا می کند و فرقی هم ندارد که کجا خلق شده. «باغ استخوان‌های نمور» عنوان مجموعه داستانی است از این نویسنده که چندی پیش موفق به کسب عنوان کتاب سال بوشهر در بخش ادبیات شد، نوشته‌ای که اگر اوضاع و احوال حاکم بر این روزهای نشر اجازه بدهد بزودی چاپ سوم آن در دسترس علاقه مندان قرار می گیرد.

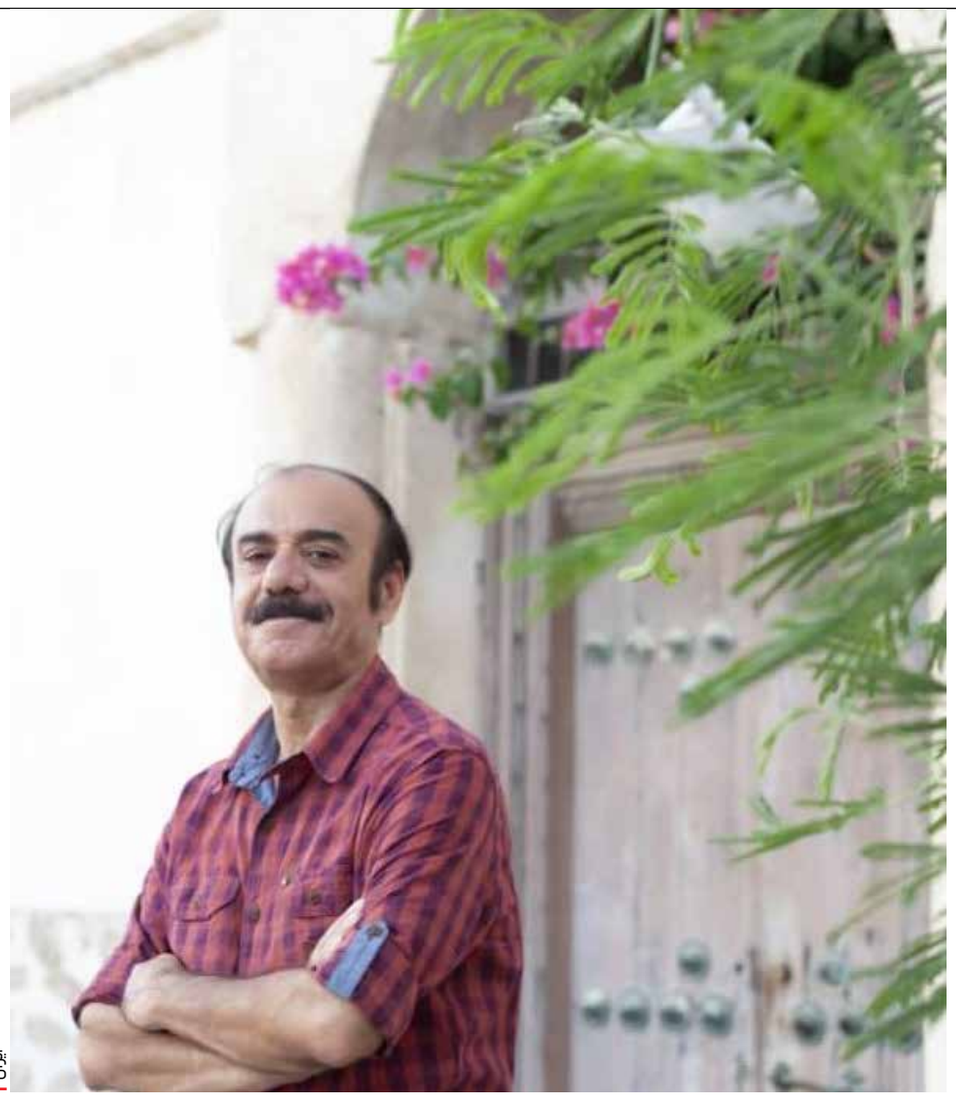
ایران

■ داستان «باغ استخوان‌های نمور» حول موضوع تروریسم شکل گرفته، چرا سراغ چنین موضوعی رفتید؟

تروریسم یکی از جدی‌ترین مسائل امروز دنیاست که نتیجه‌اش هم سلب آسایش و امنیت از مردمان است؛ مسأله‌ای که به اشکال مختلف ظاهر می شود و به کشور خاصی هم محدود نمی شود. هرچند که ممکن است در برخی مناطق از جمله خاورمیانه با نمونه‌های بیشتری از آن روبه‌رو شویم. من در جایگاه یکی از اهالی کتاب در خلال این داستان به سراغ یکی از نگرانی‌های وحشتناک زمانه‌مان رفته‌ام.

■ ابتدای این رمان با تأثیرپذیرفتن قهرمان اصلی از «مسخ» همراه می شود؛ چرا کافکا؟

این کتاب درباره مرد کتابخوانی است که عاشق کافکاست. رمان «مسخ» را که می خواند در تماس فرد مشکوکی، به قراری در یک کافه دعوت می شود. می رود و این آشنایی ماجراهای رمان را رقم می زند. آراد شخصیت اصلی رمان، به سبب تعطیلی شرکتی که کارمند آن بوده حالا بیکار شده که همین مسأله باعث می شود خودش را در حال و هوایی مشابه مسخ کافکا ببیند. او تحت تأثیر توهمات خود وارد دنیایی می شود که به‌نوعی او را مسخ می کند؛ هرچند این مسخ از جنس آنچه در رمان کافکا می خوانید نیست. با اینکه هیچ‌گاه در خلال آثارم به‌دنبال انتقال پیامی مشخص به مخاطب نیستم اما شاید بتوان گفت که مسخ شدن در «باغ استخوان‌های نمور» تأثیر رؤیاها و دروغ‌پردازی‌های افراد و گروه‌هایی است که به‌دنبال فعالیت‌های غیرانسانی و تروریستی دیگران را در راستای اهداف خود فریب می‌دهند.

■ و شباهت این رمان با مسخ کافکا در چیست؟

شخصیت اصلی رمان «مسخ» کافکا تحت تأثیر بوروکراسی اداری دست به کارهایی می‌زند که اگر خوانده باشید در جریان آن هستید؛ اما در «باغ استخوان‌های نمور» ماجرا قدری متفاوت است. اینجا قهرمان اصلی مردی است که در فضایی وهم‌آلود گرفتار فردی می‌شود که به او جلیقه‌ای انتحاری می‌پوشاند، البته آراد اجازه نمی‌دهد مشوقش به راه خود ادامه داده و آسوده برود؛ او را تهدید می‌کند که باید همراهش برود وگرنه جلیقه را منفجر کرده و هر دو خواهند مرد. اینجا خبری از ماجراهای اغراق‌آمیزی که در رمان کافکا می‌خوانید نیست.

■ راوی رمان، اول شخص و همین فردی است که تحت تأثیر آن قرار تلفنی قرار می گیرد؟

بله، البته خواننده با صداهای دیگری هم روبه‌رو می‌شود که به‌نوعی مکمل شخصیت اصلی و خط داستان هستند. آراد در نهایت به‌جایی می‌رسد که از کشور خارج شده و سر از افغانستان درمی‌آورد. وی به انجمن مخوفی قدم می‌گذارد که آنجا هم قرار است عملیات انتحاری انجام بدهد و باقی ماجراهایی که درنهایت به پایانی باز ختم می‌شود.

■ چرا افغانستان؟ بحث استفاده از مستندات تاریخی و تأثیر خبرهای این چند سال درمیان است یا تخیل صرف و تنها بهره گرفتن از جغرافیایی که در این زمینه شناخته شده؟

ماجرای زندگی آراد تخیل صرف است؛ با این حال خواه‌ناخواه این رمان را تحت تأثیر حرکت‌های غیرانسانی و وحشیانه گروه تکفیری داعش نوشته‌ام؛ آن هم در شرایطی که قدرت بسیاری به هم زده بودند و نه فقط امنیت کشورهای منطقه، که کل جهان را تهدید می‌کردند. بگذارید به نکته‌ای اشاره کنم؛ اینکه سبک نگارش و روایت رمان به‌هیچ‌وجه تحت تأثیر مستقیم قلم ژورنالیستی یا برگرفته از خبرهایی که در رسانه‌ها منتشر می‌شوند، نیست.

■ مضمون اصلی رمان، موضوعی جهانشمول است؛ چرا موفق به کسب جایزه کتاب سال بوشهر شده؟

ارتباطی میان داستان رمان و بوشهر وجود ندارد، این جایزه‌ای است که از سوی وزارت ارشاد برای هر استان به شکل جداگانه برگزار می‌شود؛ بنابراین ارتباطی با خود بوشهر چه از نظر تاریخی و چه فرهنگی ندارد. «باغ استخوان‌های نمور» در خلال برگزاری جایزه‌ای ادبی- هنری موفق به کسب عنوان برگزیده در بخش ادبیات داستانی شده است. نخستین چاپ کتاب سال ۹۶ وارد کتابفروشی‌ها شده و چاپ دوم آن‌هم سال ۹۷ منتشر شده است. متأسفانه چاپ سوم آن که قرار بود همین روزها در اختیار علاقه‌مندان قرار بگیرد تحت تأثیر شرایط حاصل از شیوع بیماری کرونا با توقف روبه‌رو شده است.

■ جایی گفته بودید در تألیف این رمان از فضای مجازی هم بهره گرفته‌اید!

نه اینکه برای نوشتن آن از فضای مجازی کمک گرفته باشم؛ بلکه به‌نوعی درباره سوءاستفاده این گروه‌های تروریستی از تکنولوژی‌های نوین ارتباطی- رسانه‌ای در جذب عضو و انجام فعالیت‌های خرابکارانه نوشته‌ام. این تکنولوژی‌ها در کنار همه خوبی‌ها و امکاناتی که در اختیارمان می‌گذارند گاه به ابزاری در دست آن‌هایی تبدیل می‌شوند که نتیجه خواسته‌شان حرکت جهان به سوی تباهی است.

■ همسایگی ایران با کشورهایی همچون افغانستان و پاکستان که محل شکل گیری گروه‌های تروریستی منطقه، همچون القاعده و طالبان هستند چقدر در جلب توجه‌تان به این موضوع اثرگذار بوده؟

شکی نیست که بخشی از آثار هر نویسنده‌ای تحت تأثیر فضایی است که تجربه‌های زیستی‌اش شکل می‌گیرد؛ ایران در جغرافیایی واقع‌شده که اغلب به دلایل مختلفی از جمله حملات تروریستی در رأس خبرهای جهان قرار دارد. بنابراین نمی‌توانم منکر تأثیر این مسأله شوم.

■ در این رمان برخلاف دیگر نوشته‌هایتان خبری از واژه‌های بومی و فرهنگ خاص بوشهر نیست؟

این رمان را به‌قصد تألیف اثری نوشته‌ام که به فرهنگ و قومیت خاصی تعلق نداشته باشد. بوشهر، چه به لحاظ ویژگی‌های جغرافیایی و چه از نظر زبانی و فرهنگی اغلب حضور پررنگی در نوشته‌هایم دارد؛ مسأله‌ای که در «باغ استخوان‌های نمور» تلاش کرده‌ام از آن پرهیز کنم. باوجود تلاشی که به خرج داده‌ام تا نوشته‌ام به جغرافیا و فرهنگ خاصی محدود شود، همچنان منطقه خلیج‌فارس به‌عنوان بستر جغرافیایی اصلی در آن حضور دارد. «باغ استخوان‌های نمور» هم از جهاتی مشابه نوشته‌های قبلی‌ام است؛ با همان فضای وهم‌آلود. اینجا هم بحث انسان‌های تنهایی درمیان است که ماجراهای رمان را شکل می‌دهند.

■ از این رمان که بگذریم از دلیل توجهی بگویید که در اغلب نوشته‌هایتان به افسانه‌ها و فرهنگ غالب بر جنوب کشورمان دارید.

جنوب کشور، بویژه منطقه بوشهر مملو از افسانه‌ها و متل‌هایی است که می‌توان همچون گنجینه‌ای در خلق آثار خواندنی از آنها بهره گرفت؛ اینکه در اغلب نوشته‌های من افسانه‌ها و بوم غالب بر جنوب کشورمان را که حضور پررنگ دارد قبول دارم اما این استفاده به شکل مستقیمی نیست. یکی از مهم‌ترین مواردی که تلاش کرده‌ام آن را در همه آثارم به کار ببرم استفاده از این بخش فرهنگ جنوب به‌گونه‌ای است که منجر به ارائه زاویه دید تازه‌ای به مخاطبان شود. همان‌طور که اشاره شد جنوب کشورمان مملو از افسانه‌ها و حکایت‌های متعددی است؛ کافی است سری به شهرها و روستاهای مختلف آن و استان‌های جنوبی بزنید تا با انواع مختلفی از فرهنگ و ادبیات بومی روبه‌رو شوید؛ هرچند که این‌ها در مواردی با یکدیگر اشتراکاتی دارند اما در هر منطقه رنگ و بوی خاصی به خود گرفته‌اند که به جذابیت آنها می‌افزاید.

■ و دلیل این توجه جدی‌تان به متل‌ها و افسانه‌ها چیست؟

این افسانه‌ها برخوردار از بار دراماتیک زیادی هستند که آنها را برای ورود به هر داستانی آماده می‌کند. اما مسأله اصلی اینجاست که باید بدانیم کی و چگونه از آنها استفاده کنیم، نکته مهمی که اگر آن را به‌دقت پیگیری نکنیم لطمه بسیاری به اصل داستان وارد می‌کند. از همین رو در تلاش هستم با دریافت شخصی‌ام از فرهنگ عامه جنوب کشورمان، بویژه بوشهر، در این افسانه‌ها و متل‌ها دست به تغییراتی بزنم که متناسب با ضرباهنگ، زبان و جغرافیای نوشته‌ها و جایی که زندگی می‌کنم باشد.

> این رمان را به‌قصد تألیف اثری نوشته‌ام که به فرهنگ و قومیت خاصی تعلق نداشته باشد. البته بوشهر، چه به لحاظ ویژگی‌های جغرافیایی و چه از نظر زبانی و فرهنگی اغلب حضور پررنگی در نوشته‌هایم دارد؛ مسأله‌ای که در «باغ استخوان‌های نمور» تلاش کرده‌ام از آن پرهیز کنم

■ استفاده از فرهنگ بومی و به‌تبع آن زبان و حتی افسانه‌های محلی در داستان‌های مدرن امروزی و حتی برای مخاطبان خارجی هم قابل استفاده است؟

این مسأله به تبحر نویسنده بازمی‌گردد، من به‌نوبه خودم سعی در بهره‌گیری اصولی از این فرهنگ و بوم دارم. با اینکه اصولاً نویسنده رئال‌نویسی نیستم اما سعی می‌کنم در شرایطی به سراغ بوم و استفاده از آن بروم که نوشته‌ام شکلی تصنعی پیدا نکند. نکته قابل توجه درباره فرهنگ بومی بوشهر در علاقه‌مندی ساکنان این منطقه به بیان روایت‌های تودرتو است؛ شما وقتی پای گفته‌های یک جاشو (کارگر لنج یا کشتی) بنشینید و درباره سفرهای دریایی‌اش بپرسید، او بدون آنکه چیزی درباره جریان سیال ذهن بداند، داستانی در همان سبک تعریف می‌کند. مردم جنوب همگی این‌طور هستند، زمان و مکان را در روایت‌های خود در هم می‌شکنند و برای رسیدن به انتهای داستان عجله بسیار دارند که این خیلی زیباست. پاسخ بخش دوم سؤال شما همان‌طور که گفتم به خود نویسنده بازمی‌گردد و اینکه بتواند دست به خلق داستانی زنده بزند، درست مشابه اتفاقی که درباره رئالیسم جادویی در امریکای لاتین رخ داد.

■ معتقدید ما هم می‌توانیم همچون نویسندگانی نظیر مارکز با بهره‌گیری از بومی‌گرایی آثاری جهانی خلق کنیم؟

همین‌طور است؛ هرچند که امروز اگر به جمع نویسندگان جوان امریکای لاتین بروید متوجه می‌شوید که رئالیسم جادویی را از نوشته‌های خود کنار زده‌اند و به سراغ پساپست بوم رفته‌اند و می‌خواهند حتی فراتر از امثال مارکز سخن بگویند.

■ گذر از نویسندگانی همچون مارکز که به بومی‌گرایی شهره‌اند، به معنای زیرپا گذاشتن فرهنگ بومی است؟

نه به هیچ‌وجه. اتفاقاً این امتیازی است که بوم در اختیارشان گذاشته است. مشابه کاری که من هم در آثارم برای بهره‌گیری از آن در تلاش هستم و می‌خواهم از این طریق کاری کنم که بوم به شکلی غیرمستقیم، اما با یک زبان و نگاه تازه، جغرافیای نوشته‌های من را بسازد؛ جغرافیایی که در آن ضرباهنگ زبان، مکان و زمان‌های خاصی وجود دارد. باوجود ظرفیت بسیاری که در فرهنگ بومی جنوب نهفته اما برخی نویسندگان جوان جنوبی چندان قادر به بهره‌گیری اصولی از آن نیستند که این مسأله نشأت گرفته از دانش کمی است که در این زمینه دارند. کافی است به سراغ آثار آنان بروید تا ببینید وقتی خواهان اشاره به افسانه‌ای از زادگاه‌شان می‌شوند آن را به طور عینی وارد داستان خود می‌کنند. این استفاده آنقدر ناشیانه است که مردم عادی روایت‌های به مراتب بهتری از این افسانه‌ها ارائه می‌کنند. اما در چنین شرایطی چه می‌توان کرد تا بوم به جهشی ادبی در داستان‌نویسی امروزمان تبدیل شود. راهکاری که من در آثارم به کار می‌برم استفاده از خمیرمایه ادبیات و فرهنگ بومی و وارد کردن آن به داستان، آن هم در قالبی مدرن است. در چنین شرایطی مخاطب با نوشته‌ای روبه‌رو می‌شود که نه به بوم خیانت کرده و نه روایت داستان را نادیده گرفته است.

■ شما معتقدید نویسندگان جوان جنوبی در داستان‌های خود از بوم و همه متعلقات ادبی آن استفاده می‌کنند، منتهی به شیوه‌ای غیراصولی!

بله و این مهم‌ترین آسیبی است که متوجه داستان‌های این نویسندگان است؛ در بوشهر با نویسندگان جوانی روبه‌رو هستیم که به‌رغم برخورداری از استعداد نویسندگی با جغرافیایی که در آن زندگی می‌کنند و همین‌طور صداهای برخاسته از آن به‌درستی آشنا نیستند اما به‌دنبال یادگیری استفاده صحیح آن در نوشته‌های خود نمی‌روند. البته این مسأله تنها به داستان نویسان جنوبی محدود نمی‌شود و جوانان نویسنده‌مان را در سراسر کشور شامل می‌شود. ادبیات معاصرمان گرفتار این اپیدمی بد شده که مهم‌ترین هدف نویسندگان جوان کسب شهرت و دیده شدن سریع است که باعث شده آثار برخی نویسندگان جوان، تکراری و بی‌توجه به فرهنگ و ظرفیت‌های فرهنگی باشد. در توضیح بیشتر اینکه چه می‌توان کرد تا استفاده بهتری از بوم در ادبیات داستانی داشته باشیم، می‌توان به اثرگذاری جادویی اشاره کرد که نویسنده با آن ارتباط برقرار می‌کند؛ جادویی که در برخی باورهایی است که بوم با آن درآمیخته است. آن‌چنان‌که وقتی از یکی از جاشوها درباره زندگی‌اش پرسیدم، گفت سال‌هاست با یک پری دریایی زندگی کرده و حتی از او فرزندی دارد که ساکن کشور سودان است!

■ و این شیوه تفکری که میان اهالی دریا حاکم شده از کجا آمده؟ این علاقه بسیار به خیال‌پردازی و به قول شما جاریان سیال ذهن؟

بخشی از این تفکرات که گاه توهم زده‌اند نتیجه شرایط حاکم بر دریاست؛ بخشی هم تأثیری که استعمار بر این بخش سرزمین‌مان گذاشته است. جالب است حتی اگر به بررسی زمان از نظر فیزیک کوانتومی بپردازید متوجه خواهید شد که در دریا زمان به‌کندی سپری می‌شود؛ درست برخلاف کوهستان که گذر زمان در آن سرعت بیشتری دارد. این کند بودن زندگی و شب‌های طولانی دریایی منجر به شکل‌گیری خیال‌پردازی‌هایی شده که تاریخچه‌ای کهن دارند. این شرایط جاشوی روی آب را به سمت تخیل هل می‌دهد، این تخیل همان جادویی است که معتقدم اگر نویسنده بدرستی آن را درک کرده باشد قادر به خلق آثار شاخصی می‌شود. هرچند که نویسندگان جوان و عجول امروزی حوصله چندانی برای ریشه‌یابی این باورها ندارند. با وجود اینکه بخشی از این باورهای بومی خرافی هستند اما در آنها ریشه‌های زیبایی‌شناسی روایی عجیبی وجود دارد که باید به سراغ کشف آنها رفت. در چنین شرایطی برخی نویسندگان جوان جنوبی در حالی به سراغ استفاده از واژه‌های بومی در آثارشان می‌روند که شناخت کاملی از آنها ندارند و همین منجر به آن می‌شود که واژه‌های مذکور اثری تخریب‌کننده بر کارشان بگذارد.

■ پس بخش مهمی از موفقیت نویسندگان جوان در استفاده از واژه‌های بومی به شناخت آنان از ساختار زبان و بوم منطقه موردنظر بازمی‌گردد؟

بله، نویسنده باید درباره قدرت ضرباهنگ کلمات و مواردی از این دست اطلاع کافی داشته باشد تا بداند بهتر است چه وقتی به سراغ واژه بومی برود و چه وقتی از واژه‌های رایج‌تر و عمومی همه شهرها استفاده کند. شناخت واژگان بومی نکته کلیدی استفاده از آن‌هاست؛ اغلب جوانان نویسنده، چه در بوشهر و چه در دیگر نقاط کشورمان با واژه‌های بومی جغرافیای زندگی خود به شکل سطحی آشنا هستند و نمی‌توانند با بهره‌گیری از آنها زبانی متناسب با اثر خود ایجاد کنند.

■ با توجه به مواردی که اشاره شد، اگر از بوم و فرهنگ حاکم بر آن استفاده شود در آن ظرفیت کافی برای راهیابی ادبیات داستانی معاصر کشورمان به فراتر از مرزهایمان هم وجود دارد؟

تردیدی نیست که این ظرفیت در بوم و فرهنگ جنوب کشورمان وجود دارد، اما بحث اصلی این است که حتی اگر آثار خوبی نوشته شود راهی برای ترجمه و عرضه آنها به کشورهای دیگر نیست و مسئولان کاری نمی‌کنند. انتشار گاه‌به‌گاه برخی آثار در کشورهای دیگر هم اغلب نشأت گرفته از تلاش شخصی خود نویسنده یا ناشران است و نه تنها درباره ادبیات جنوب، بلکه درباره ادبیات سایر نقاط کشورمان هم کار جدی نشده است. نکته دیگری که نباید فراموش کرد جای خالی پژوهش در ارتباط با ادبیات این بخش از سرزمین‌مان است. تا به امروز کسی سراغ این نرفته که بوم تا چه اندازه می‌تواند در داستان‌ها «اگزیستانسیال» و «وجودی» باشد. این در حالی است که بوم و تفکرات مردمی همان چیزی است که ادبیات امریکای لاتین را در دهه شصت میلادی به دوران طلایی رساند تا آنجا که اروپا در برابرش زانو زد و حتی بر ادبیات آنها اثر گذاشت. آن‌چنان که اروپایی‌ها هم با کشف رئالیسم جادویی توانستند شیوه‌های بیانی خود را در برخی داستان‌ها پیدا کنند. البته نباید گمان کنیم رئالیسم جادویی تنها در فلان نقطه کشور ما قرار دارد؛ رئالیسم جادویی در هر نقطه‌ای از جهان و در هر بومی وجود دارد، حتی ادبیات کهن فارسی هم مملو از رئالیسم جادویی است، منتهی کسی برای شناسایی و معرفی آن کاری نکرده است. جادو چیزی است که کافی است آن را حس کنیم تا از طریق آن به فضاهای دیگری برسیم که وقتی وارد روایت می‌شود نتیجه شگفت‌آوری همچون خلق «صدسال تنهایی» مارکز را به‌دنبال می‌آورد.

■ باوجود نقاط ضعفی که برای آثار برخی نویسندگان جوان امروز برشمردید، این به‌هرحال شرایطی است که ادبیات معاصرمان به آن مبتلا شده، چه راهکاری برای عبور از آن دارید؟ به عملکرد کارگاه‌های نویسندگی در بهبود این شرایط می‌توان امیدوار بود؟

قبل از پرداخت به راهکارهایی که برای بهبود این شرایط می‌توان از آنها بهره گرفت باید به بررسی نقاط ضعف ادبیات معاصر پرداخت و اینکه چه مواردی منجر به خدشه‌دار شدن آن شده است. یکی از این موارد جوایز ادبی است، با اینکه موافق برپایی جوایز ادبی هستم اما مسأله اینجاست که چیدمان داوران در اغلب موارد سلیقه‌ای است. برپایی جوایز ادبی درست به راه رفتن روی لبه تیغ می‌ماند و از همین رو برای هدایت آنها باید خیلی احتیاط به خرج داد. نکته دیگر این است بخشی از نویسندگان جوانی که می‌شناسم چندان هدایت‌پذیر نیستند چراکه جادوی دنیای مجازی آنها را به توهمی دچار کرده که گمان می‌کنند به مطالعه نیاز ندارند. فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی این روزها به اشتباه جای خالی منتقدان را در جامعه ادبی‌مان پرکرده‌اند، جوانان گمان می‌کنند همان چند لایکی که نوشته‌های آنان در فضای مجازی می‌خورد ملاک کارشان است و خود را نویسندگانی کامل، بی‌نیاز از هر تحقیق و پژوهشی می‌دانند. در این بین گروه‌ها و لابی‌هایی شکل می‌گیرند که در فضاهای دوستانه از کار یکدیگر تعریف‌های آن‌چنانی و اغراق‌آمیز می‌کنند. متأسفانه گاهی پیرامون کتاب‌هایی هیاهو راه می‌افتد که بسیار ضعیف هستند و این‌ها مجال معرفی را از دیگر آثار می‌گیرند. اگر نویسندگان به‌دقت آثار برتر ادبیات ایران و جهان را بخوانند یاد می‌گیرند که نوشتن داستان تنها کسب شهرت نیست؛ آنان باید بدانند وقتی نخستین کتابشان منتشر می‌شود برای همیشه در تاریخ ادبیات باقی می‌ماند و قضاوت خوب یا بد دیگران را به‌دنبال دارد. ادبیات برخوردار از فضایی است که با هر ژست و برخوردار از هر رانتی به آن وارد شوید مشت شما را باز می‌کند.

■ در پایان بگویید این روزها مشغول چه کاری هستید؟ بزودی شاهد انتشار رمان یا مجموعه داستان تازه‌ای از سوی شما خواهیم بود؟

«به چشم‌های هم خیره شده بودیم» مجموعه داستانی است که مراحل آماده‌سازی آن به پایان رسیده و قرار شده همچون «باغ استخوان‌های نمور» با همکاری نشر «نیماژ» در اختیار علاقه‌مندان قرار بگیرد. البته تحت تأثیر مشکلاتی که شیوع بیماری کرونا سبب شده نمی‌دانم چه وقت وارد کتابفروشی‌ها شود. کار مجموعه داستانی دیگری با عنوان «لطفاً من را نکش سُندُل» هم به پایان رسیده که هنوز با مؤسسه نشری برای انتشار آن صحبت نکرده‌ام. رمان دیگری هم با عنوان «زگیل» آماده انتشار دارم که مراحل بازنگری و ویرایش آن انجام شده است. «سگی در خانه آنارشیست دست‌دوم» آخرین مجموعه داستانی است که از من و با همکاری نشر پیدایش منتشر شده، قرار بود چاپ سوم کتاب همین روزها وارد بازار شود که تحت تأثیر شرایط فعلی هنوز میسر نشده و نمی‌دانم تا کی در انتظار انتشار باقی بمانند. امیدوارم نه تنها صنعت نشرمان، بلکه زندگی همه مردم هر چه زودتر به روال عادی بازگردد.

نقش

به‌نقش کارگاه‌های نویسندگی هم خوش‌بین هستم و هم بدبین. گاهی می‌بینم فلان نویسنده که یکی- دو کار منتشر کرده و چندان موفق هم نبوده دست به برپایی کارگاه‌های نویسندگی می‌زند. خب از نتیجه این کارگاه که نمی‌توان اثرگذاری خاصی انتظار داشت. در مقابل این کارگاه‌ها که تعداد آنها در سراسر کشور کم هم نیست با بزرگانی همچون جمال میر صادقی روبه‌رو هستیم که هرکسی در کارگاه‌های او شرکت کرده داستان را از زیربنا می‌شناسد. مدرس کارگاه‌های داستان‌نویسی باید حداقل پنجاه سال سن داشته باشد که بتوان به برخورداری‌اش از تجربه‌ای معقول امیدوار بود. جوان سی‌ساله‌ای که هنوز حتی از تجربه زیستی چندانی برخوردار نیست چطور استاد می‌شود؟ از سوی دیگر خود من به‌شخصه مخالف هستم که نویسنده مدرس داستان‌نویسی باشد، تدریس اصول داستان‌نویسی باید کار منتقد ادبی باشد. کجای تاریخ ادبیات جهان دیده‌اید که به فرض «فاکنر» کارگاه داستان‌نویسی برپا کند؛ اما در ایران همه‌چیز برعکس است. در کنار همه مواردی که اشاره شد باید بدانیم که هیچ کارگاهی، کسی را نویسنده نمی‌کند و این کلاس‌ها تنها برای نشان دادن راه است. مشکل دیگر نویسندگان امروزمان این است که کم کتاب می‌خوانند، اغلب نویسندگان جوان حتی آثار مشهوری همچون «خشم و هیاهو»ی فاکنر را هم به‌درستی نخوانده‌اند. نویسنده‌ای که حتی یک‌مرتبه «شاهنامه» یا «دُن کیشوت» را نخوانده چطور می‌تواند اثر شاخصی بنویسد؟ وقتی به‌دنبال داستان‌نویسی هستیم باید بدانیم ریشه زبانی که به آن صحبت می‌کنیم از کجا آمده تا به مواردی همچون ضرباهنگ کلمات تسلط پیدا کنیم. باید از خودمان بپرسیم چرا در مسیری تربیت شده‌ایم که تنها آرزوی ما باید دیده شدن باشد.